

پیشنهادی درباره تصحیح و قرائت دو واژه از کارنامه اردشیر بابکان بر پایه قرینه‌ای در شاهنامه فردوسی

دکتر چنگیز مولایی^۱

چکیده

یکی از نمودهای عینی و تظاهر مادی فرقه شاهی در کارنامه اردشیر بابکان، تجلی آن در قالب حیوانی فریه و نیکو است که لفظ دال بر آن در متن کارنامه (فصل ۳ بندهای ۱۱، ۱۵-۱۶ و ۲۲-۲۳) به صورت جی ضبط شده است. درباره معنی واژه محققان تقریباً اتفاق نظر دارند و آن را «قوچ» معنی می‌کنند؛ اما در قرائت آن هم‌داستان نیستند. اغلب پژوهشگران به پیروی از آنتیا آن را به صورت +اجی تصحیح کرده و **warrag** خوانده‌اند؛ اما این لفظ در متون پهلوی و در متن‌های فارسی در معنی «قوچ» استعمال نشده است. در شاهنامه فردوسی به هنگام ذکر اخبار اردشیر بابکان در برابر آن لفظ فارسی «غرم» آمده است که به معنی «قوچ کوهی» است؛ بنابراین به نظر می‌رسد املای مذکور پهلوی نیز باید لفظی به همین معنی باشد. با توجه به معادل واژه مورد بحث در شاهنامه و بر اساس شواهد و قراینی که در متن مقاله ارائه خواهد شد، احتمال می‌رود که واژه مذکور با اسقاط حرف ا که امری معمول در خط پهلوی است، تصحیفی از +جای باشد. املای پیشنهادی اخیر را می‌توان **rang** خواند و «بز کوهی، میش کوهی» معنی کرد. واژه «رنگ» به همین معنی در متون نظم و نثر فارسی، به‌ویژه در متون قرن‌های چهارم و پنجم هجری فراوان به کار رفته است. املای پهلوی غجاغ را که در کارنامه (فصل ۹ بند ۱۱) در بیان تجلی آذر فرنیغ به شکل پرنده، استعمال شده است، مصححان و گزارندگان کارنامه و اخیراً فرانتس گرنه در متن ویراسته خود **Xr S** خوانده‌اند. این قرائت گرچه غیر ممکن نیست، اما چندان متناسب با املای واژه به نظر نمی‌رسد. واژه را به سهولت می‌توان **hw** حرف‌نویسی کرد و **luh** خواند که به معنی «عقاب» است و در فارسی نیز به صورت «آله»

باقی مانده و از ایرانی باستان -ardifya* راست پرواز»، (اوستایی -zifia r، سنسکریت jipy (مشتق شده است.

کلیدواژه‌ها: فرّه شاهی: برّه، قوچ، گرم، رنگ؛ آذر فرنیغ: خروس، آله.

۱- جای

در کارنامه اردشیر بابکان آمده است که چون اردشیر با کنیزک اردوان از دربار شاه اشکانی گریخت و روی به جانب پارس نهاد، اردوان با سپاهی گران، پی اردشیر، راه پارس گرفت و نیمروز به آبادی رسید و از مردمان پرسید آن دو سوار که به این ناحیه آمدند کی از اینجا گذشتند؟ و

(10) mard m n guft k b md d ka xwar d t x abar wurd d n iy n w d ard g hum n g b wida t h nd (11) u- n جیب ab r stabr az pas ham dawist az n n k gtar b dan n yist (12) d n m k t n n was frasang zam g ud u-t n grifan n tuw n (Antia 1900: 17).

«(۱۰) مردمان گفتند که بامداد که خورشید تیغ برآورد، ایدون چون باد پاک بگذشتند (۱۱) و از

پس ایشان، جیب بسیار ستبر همی دوید که از آن نیکوتر نشایست بود (۱۲) دانیم که تا کنون بس فرسنگ زمین دور شدند و شما (آنان) را گرفتن نتوانید».

اردوان لحظه‌ای نپایید و بشتافت و چون به دیگر جای آمد از مردمان پرسید که آن دو سوار چه

زمان از اینجا بگذشتند؟

(15) aw n guft k n mr z d n iy n w d ard g ham ud h nd u- n جیب hamwar ham raft (16) Ardaw n kuft sahist ud guft k hang r asw r dug nag d n m b n جی saz d b dan? u- az dastwar purs d (17) dastwar guft k n xwarrah xwad y h ahanuniz awi n ras d ه (Ibid: 17-18).

«(۱۵) ایشان گفتند که نیمروز ایدون چون باد پاک همی شدند و همبر ایشان، جیب همی رفت

(۱۶) اردوان را شگفت به نظر آمد و گفت که انگار که اسوار دوگانه دانیم اما آن جی چه سزد بودن؟

و از دستور پرسید. (۱۷) و دستور گفت که آن فرّه خداوندگاری هنوز به وی نرسید ...»

اردوان دیگر روز هفتاد فرسنگ بیمود و این بار با کاروانی روبرو گردید و از کاروانیان پرسید که

آن دو سوار را کجا دیدند و آنان به پاسخ گفتند که میان شما و ایشان سی فرسنگ فاصله است و

(22) u-m n d n sahist k yak az aw n asw r n جیب was wuzurg ab g-i pad asp ni ast st d. (23) Ardaw n az dastwar purs d k n جی ° i ab g pad asp

nim y d? (25) dastwar guft k an ag b d Ardax r xwarrah kay n awi ras d
4 (Ibid: 18-19).

«(۲۲) و ما را ایدون به نظر آمد با یکی از ایشان سواران، جیب بسیار بزرگ و چابک به اسب نشسته بود (۲۳) اردوان از دستور بپرسید که آن جی که با او به اسب (نشسته بود) چه نماید؟ (۲۴) دستور گفت انوشه باشید فرّه کیان به اردشیر رسید...»

واژه‌ای که در آوانوشت هر سه قطعه منقول از کارنامه آن را به صورت جی (ب) آوردیم در همه دستنویس‌های مورد استفاده آنتیا در ویرایش متن پهلوی کارنامه به همین صورت ضبط شده است، با این حال آنتیا در متن ویراسته خود در هر سه مورد آن را به صورت + ا جی (ب) تصحیح کرده و (-) warrag خوانده است. این قرائت، گو اینکه پیشتر نولدکه آن را ارائه کرده بود (برای رأی او نک: Nyberg 1974: 2/175; Gnoli 1999: 9/ 316) مورد قبول تعدادی از محققان قرار گرفته و در آخرین متن ویراسته کارنامه، فرانتس گرنه نیز آن را پذیرفته است. پژوهشگرانی که صحت این قرائت را باور دارند، معمولاً آن را «فوج» معنی می‌کنند (نک: Bailey 1959: 79; Grenet 2003: 71, 73) گرچه برخی نیز، از آن همان مفهوم «برّه» را اراده کرده‌اند (نک: ابوالقاسمی، ۱۳۷۵: ۲۲۷، ۲۳۴). نیرگ (Nyberg 1964: 1/ 7) با اینکه در متن کارنامه از تصحیح آنتیا پیروی کرده، اما در واژه‌نامه، قرائت warrag را به $2s h$ ارجاع داده و ذیل واژه اخیر اظهار کرده است که واژه نیازی به تصحیح ندارد؛ املای (+1) LK که در اصل هزوارشی برای بیان عدد $s h = 30$ است، در اینجا نیز $s h$ خوانده می‌شود، اما در این مورد قطعاً از آن عدد 30 اراده نشده، بلکه متن نیازمند واژه‌ای است در معنی «وجودی فراطبیعی که نهایتاً به صورت فرّه شاهان کیانی تجلی می‌یابد. واژه در این معنی مشتقی است از فارسی باستان - ڤ برابر با گونه شمال غربی - sr y-/sr، نک: Bartholomae 1904:1645) به معنی «زیبایی، شکوه و عظمت»، سنسکریت 𑂣 «شکوه، عظمت، جاه و جلال» که به عنوان ایزد بانوی «زیبایی، بخت و اقبال» یا «قدرت حاکم» تشخیص ایزدینه یافته است (نک: Nyberg 1974: 2/175).

چاپ دیگری که از متن کارنامه فراهم آمده و به لحاظ زمانی مقدم بر چاپ آنتیا است، متن ویراسته دستور داراب پشتون سنجانا است که در سال ۱۸۹۶ میلادی در بمبئی به طبع رسیده است. من به اصل این چاپ دسترسی ندارم؛ اما خوشبختانه در نسخه چاپی مشکور، متن کارنامه همراه با حواشی و اختلاف نسخه بدل‌ها عیناً از روی چاپ سنجانا افست شده است. سنجانا واژه مورد بحث

را (î-lûk خوانده است (نک: مشکور، ۱۳۶۹: ۶۱) و شبیه این قرائت در متن کارنامه اردشیر بابکان از بهرام فره‌وشی (۱۳۷۸: ۳۸-۳۹) دیده می‌شود که واژه را به صورت (-) rak آوانویسی و به پیروی از اغلب محققان آن را «قوچ» معنی کرده است.

از میان قرائت‌های مذکور، قرائت سنجانا را باید بدون تشویش خاطر کنار نهاد؛ زیرا در زبان‌های ایرانی شاهدهی در دست نیست که احتمال وجود واژه‌ای به صورت lûk در معنی «قوچ» را تأیید کند. رأی و عقیده نیبرگ هم خالی از ضعف و ایرادهای اساسی نیست؛ اولاً واژه - sr در اوستا فقط در معنی «زیبایی» استعمال شده (نک: Bartholomae 1904: 1645) و مفهوم «شکوه، عظمت، جاه و جلال» جایی برای این واژه ضبط نشده است؛ ثانیاً این واژه در متن‌های موجود اوستایی فقط دوبار (نک: یشت ۱۷ بند ۱۱؛ هادخت نسک، فرگرد ۲، بند ۹) به کار رفته و در هیچیک از این دو مورد تشخیص ایزدینه نیافته است. معلوم نیست مستند نیبرگ در این مورد چیست؟ ثالثاً آنچه که قطعی می‌نماید این است که این مفهوم، حتی اگر استنباط نیبرگ قابل قبول باشد، به پیکر حیوانی تجلی یافته، اسب و سوارش را دنبال کرده، سرانجام به او پیوسته است؛ بنا براین انتظار می‌رود در اینجا شاهد استعمال واژه‌ای باشیم که بر تجسم این نیروی ایزدی در قالب موجودی حیوانی دلالت کند؛ چنانکه مطابق گزارش زامیاد یشت (بندهای ۳۴-۳۸) نیز «فره ایزدی» در سه نوبت، به پیکر مرغ v r gan- (شاید: عقاب) از جم جدا شد و به ترتیب به مهر، فریدون و گرشاسب پیوست. بدین ترتیب بطلان نظر نیبرگ نیز روشن می‌شود. حال باید دید قرائت warrag تا چه اندازه متناسب با متن است؟

برای آگاهی از میزان اعتبار این قرائت، بررسی این بخش از کارنامه در شاهنامه فردوسی از اهمیت خاص برخوردار است. تقریباً شاکله اصلی روایت کارنامه با یک تفاوت جزئی در ساختار، در شاهنامه نیز آمده است. بدین معنی که فردوسی دو مورد نخست را با هم تلفیق کرده و از آن، روایت واحدی پرداخته است. عین روایت فردوسی چنین است:

فرراوان در او مردم و چارپای	به ره بر یکی مایه‌ور دید جای
شنیدی شما بانگ نعل ستور؟	پرسید ازیشان که شبگیر هور
یکی باره‌ی خسنگ و دیگر سیاه؟	دو تن برگذشتند پویان به راه؟

یکی گفت ازیشان که ایدر گذشت
 به دُم سستوران یکی غُرم پاک
 به دستور گفت آن زمان اردوان
 چنین داد پاسخی که آن فر اوست
 دو تن بر دو اسب اندر آمد ز دشت
 چو اسبی همی برپراگند خاک!
 که این غُرم باری - چرا شد دوان؟
 به ششاهی و نیکاختری پر اوست
 که این کار گردد به مابر دراز!
 گر این غُرم دریابد او را متاز!

(شاهنامه، چاپ خالقی مطلق، ج ۶، ص ۱۵۳-۱۵۴، بیت ۲۹۴-۳۰۱)

اردوان به راه خود ادامه می دهد و روز بعد به آبادی می رسد و از مردمان می پرسد که آن دو سوار کی از این آبادی گذشتند؟ و آنان پاسخ می دهند:

بدان گه که خورشید برگشت زرد
 بدین شهر بگذشت پویان دو تن
 یکی غُرم بود از پس یک سوار
 چنین گفت با اردوان کدخدای
 سپه سازی و ساز جنگ آوری
 که بخت از پس پشت او برنشست
 بگسترد شیب چادر لژورد
 پر از گرد و بی آب گشته دهن
 که چون او ندیدم بر ایوان نگار
 کز ایlder مگر بازگردی به جای
 که اکنون دگر گونه شد داوری
 ازین تاختن باد باشد به دست!

(همان، ص ۱۵۵-۱۵۶، بیت ۳۲۲-۳۲۷)

از تطبیق و مقابله این دو روایت، یگانگی و اتحاد آنها کاملاً روشن می شود و تقریباً تردیدی بر جای نمی ماند که مؤلفان شاهنامه ابومنصوری که اثر آنان مورد استفاده مستقیم فردوسی در نظم شاهنامه بوده است، برای تهیه گزارش خود از متنی بهره برده اند که اگر چه اختلافاتی نیز با کارنامه اردشیر بابکان داشته، اما اساساً با آن مطابقت می کرده است و هرگاه پذیرفته شود که کارنامه حاضر در واقع تلخیصی از کارنامه ای است که روزگاری وجود داشته، در این صورت می توان پذیرفت که انطباق این دو روایت در اصل، بیشتر از صورت کنونی آنها بوده است. در هر حال استعمال لفظ «غُرم» در شاهنامه در برابر واژه پهلوی جی در کارنامه اردشیر بابکان، حاکی از این است که مؤلفان شاهنامه

ابومنصوری در متن مورد استفاده خود با لفظی سر و کار داشته‌اند که به معنی «قوچ کوهی» بوده است. واژه «عُرم» در شاهنامه، علاوه بر موارد استعمال خود در شرح حال اردشیر بابکان، در شش مورد دیگر نیز صراحتاً به این معنی به کار رفته و در مواردی نیز حتی با صفت «ژیان» توصیف شده است (نک: شاهنامه، چاپ خالقی مطلق، ج ۱، ص ۶۴، بیت ۱۴۱؛ ج ۳، ص ۶۹، بیت ۶۸۷؛ همان ص ۳۶۴، بیت ۸۰۰؛ ص ۳۸۹، بیت ۱۱۶۹؛ ج ۴، ص ۴۹، بیت ۷۵۴؛ ج ۶، ص ۴۶۸، بیت ۶۷۱). بر این اساس منطقی‌اً در متن کارنامه اردشیر بابکان نیز باید به دنبال املائی باشیم که به معنی «قوچ کوهی» بوده است. پیدا است که تصحیح واژه به صورت اجی و قرائت آن به صورت warrag دست کم به دو دلیل نمی‌تواند صحیح باشد:

۱- واژه پهلوی warrag جز این مورد، جای دیگری به معنی قوچ استعمال نشده است و شاهی نیز برای اثبات آن در دست نیست. در فارسی میانه مانوی هم این واژه یا در همان معنی معروف خود، یعنی «بچه گوسفند» به کار رفته و یا نام برج حمل است (نک: Durkin-Meisterernst 2004: 345) و این که مکنزی در فرهنگ پهلوی خود، چنانکه دیدیم، آن را در معنی «قوچ» نیز ضبط کرده است، باید متأثر از کاربرد لغت «عُرم» در برابر واژه مورد بحث پهلوی در شاهنامه فردوسی باشد. شایان ذکر است که در هندی باستان دو واژه به صورت اچاسم مؤنث به معنی «گوسفند» و úra a اسم مذکر به معنی «قوچ» به کار رفته‌اند (نک: Grassmann 1964: 261; cf. Mayrhofer 1956: 1/108-109) که با واژه پهلوی warrag ارتباط ریشه‌شناختی دارند، اما این مورد نمی‌تواند دلیلی بر کاربرد واژه اخیر پهلوی در معنی «قوچ» باشد.

۲- واژه «بره» در شاهنامه فردوسی، واژه شناخته شده‌ای است که ۲۹ بار در معنی معروف خود به کار رفته، ۶ بار از آن صرفاً «برج حمل» اراده شده و ۱۰ بار هم به معنی اخیرالذکر، در ترکیب «برج بره» استعمال شده است (نک: Wolff 1935: 139)، پس اگر مؤلفان شاهنامه ابومنصوری در متن کارنامه‌ای که در اختیار داشتند، واقعاً در اینجا با املائی مواجه بودند که warrag خوانده می‌شد، بسیار بعید می‌نماید که آنان «عُرم» را جایگزین «بره» کرده باشند و حتی اگر استعمال لفظ «عُرم» در این مورد از خود فردوسی باشد، باز با توجه به تفاوت معنایی بین «بره» و «عُرم» احتمال جابجا کردن این دو لفظ توسط شاعر تقریباً منتفی است. بدین ترتیب شواهد مذکور نشان می‌دهد که تصحیح واژه جی به

صورت + اجی با قرائت warrag هیچ پشتوانه‌ای ندارد و ضرورتاً باید تصحیح و قرائت تازه‌ای از آن ارائه کرد.

ریخت و املای جی در کارنامه اردشیر بابکان و استعمال «غرم» در مقابل آن در شاهنامه فردوسی این احتمال را تقویت می‌کند که واژه مورد بحث، تصحیف املای جای باشد؛ اگر این حدس پذیرفتنی باشد، می‌توانیم آن را $lnk = rang$ بخوانیم و «میش کوهی، بز کوهی» معنی کنیم که تا اندازه‌ای نزدیک به معنی واژه «غرم» در شاهنامه فردوسی است. واژه rang به این معنی ظاهراً در متون موجود پهلوی استعمال نشده، اما بازمانده آن، یعنی «رنگ» در زبان فارسی، با اینکه در شاهنامه به کار نرفته است، شواهد متعددی از کاربرد آن در متون فارسی تقریباً همزمان با شاهنامه و یا نزدیک به آن در دست است که در اینجا برای نمونه به چند مورد اشاره می‌شود:

همه دشت با شیر و گرگ و پلنگ بد از گرد او غرم و آهوی و رنگ

(اسدی، گرشاسبنامه، ص ۳۶۳، بیت ۵۴)

دی به دریغ اندرون، ماه به میغ اندرون رنگ به تیغ اندرون، شاخ زد و آرمید

(کسایی، پیشاهنگان شعر پارسی، ص ۱۴۲)

یوزجست و رنگ‌خیز و گرگ‌بوی و غرم‌تک ببرجه، آهودو و روباه‌حیله، گوردن

(منوچهری دامغانی، دیوان، ص ۷۵)

همیشه تا خورش و صید باز باشد کبک چنان کجا خورش و صید یوز باشد رنگ

(فرخی سیستانی، دیوان ص ۲۰۹، بیت ۴۱۸۷).

واژه «رنگ» در معنی «بز کوهی» در داستان‌های بیدپای (ص ۸۸) نیز که اصل هندی دارد و در دوره ساسانیان به پهلوی ترجمه شده، به کار رفته است: «مرد راهب را صبر برسد و آواز برآورد و گفت: ای قاضی، این کار خلاف آنست که تو را خبر داده‌اند و آگاه کرده‌اند، که کالای من دزد نبرد، و این روباه را نه آن دو رنگ کشتند، (و زن بدکاره را نه زهر کشت) و این زن را بینی نه آن مرد حجام برید، که این همه را ما بر خود کردیم». شایان ذکر است که البخاری، مترجم فارسی کتاب در ذکر داستان همین روباهی که در نزاع این دو جانور کوهی کشته می‌شود، به جای رنگ، «بز کوهی» به کار برده (ص ۸۵) و نصرالله منشی نیز در کلیله و دمنه (صص ۷۵، ۷۸) در این مورد از لفظ «نخجیر»

استفاده کرده که باز در برخی از فرهنگ‌های فارسی (نک: برهان قاطع: ۹۶۵/۲ و حاشیه) در تعریف «رنگ» آمده است؛ در متن عربی کلیده و دمنه (صص ۱۳۸، ۱۴۲) نیز در برابر «نخجیر» لفظ «وَعَل» آمده است که باز به معنی «بز کوهی» است. چنین قرآینی، به گونه‌ای حاکی از این است که شاید در اصل پهلوی داستانهای بیدپای یا همان کلیده و دمنه نیز در اینجا rang به کار رفته بوده است.

اشتقاق واژه «رنگ» دقیقاً معلوم نیست، احتمالاً، چنانکه نولدکه (برای رأی او نک: Horn 1893: 33-32; Mayrhofer 1976: 3/32-33) اظهار کرده است، مربوط به واژه ra ku در هندی باستان باشد که «قسمی بز کوهی» است (نک: Mayrhofer, Ibid: 32). هرگاه اصل هندی داستانهای بیدپای مسلم انگاشته شود، در واقع در صحت این امر نباید تردید روا داشت، می‌توان تصور کرد که واژه هندی ra ku- از طریق همین داستانهای بیدپای به صورت rang در دوره ساسانیان وارد زبان فارسی میانه شده و سپس تر به فارسی دری راه یافته است. استبعادی ندارد که فردوسی واژه «غرم» را که لفظی فخیم و متناسب با لحن حماسه است، جایگزین «رنگ» کرده باشد که تا حدودی مؤلفه معنایی آنها نزدیک به هم است.

در فرهنگ‌های فارسی واژه‌ای به صورت «راک» در معنی «قوچ جنگی» (آندراج، انجمن آراء، فرهنگ رشیدی، سروری)، «قوچ که شاخ‌های کج دارد» (شعوری)، «قوچ و گوسفند جنگی را گویند» (برهان قاطع، ناظم الاطباء)، «دنبه سر زنده که آن را تگل و خوچ و غرم و قوچ نیز گویند» (شرفنامه منیری) ضبط شده و در شرفنامه منیری به عنوان شاهد به بیت زیر استناد شده است:

بتافت بازوی حکمت به پنجه قوت ز موی گردن شیر ژبان قلاده راک
(منصور شیرازی، به نقل از لغتنامه دهخدا)

با توجه به همین واژه و مؤلفه معنایی آن می‌توان املای مورد بحث پهلوی را به صورت جغی تصحیح کرد و r k خواند. مخصوصاً با عنایت به اینکه «راک» دقیقاً به همان معنی «غرم» در شاهنامه فردوسی است؛ اما باید به یاد داشت که اسقاط حرف غ از میان کلمه و به تبع آن تصحیف جغی به صورت جی کاملاً بعید می‌نماید، گذشته از این خود واژه «راک» و کاربرد آن در زبان فارسی نیز چندان مطمئن به نظر نمی‌رسد و غیر از بیت سست و ضعیف فوق الذکر، آن هم از گوینده‌ای گمنام، شاهد دیگری در تأیید آن در دست نیست، «راک» در زبان فارسی گونه دیگری از «لاک» به معنی

«کاسه» نیز به کار رفته و «باخه» را نیز به همین اعتبار «لاک پشت» گفته‌اند و احتمالاً لفظ به این معنی دخیل از هندی است.

۲- غجاغ

املاي غجاغ در کارنامه اردشیر بابکان در فصل ۹ بند ۱۱ در ذکر اخبار مربوط به عزم دختر اردوان مینی بر مسموم کردن اردشیر با شربت آلوده به زهر به کار رفته است. چون اردشیر جام زهر آلود از دست کنیزک گرفت

غجاغ d n g w n d k warz wand d r Farr b y p r zgar d n i y n
suxr andar par d ud parr pist zad ud n j m az pist hammis az dast Ardax r
zamig bast.

«ایدون گویند که ورجاوند آذر فرنیغ پیروزگر چنان چون غجاغ ی سرخ اندر پرید و پر به پست زد و آن جام همراه با پست از دست اردشیر بر زمین افتاد ...»

پژوهشگران متقدم، و اخیراً فرانتس گرنه (Grenet, 2003: 98) لغت غجاغ را در این عبارت XR S «خروس» خوانده‌اند. این قرائت به دلایل زیر نمی‌تواند قابل قبول باشد:

۱- دلیل نخست و در واقع مهم‌ترین دلیل این است که نویسه غ در خط پهلوی به هیچ وجه برای بیان صوت S به کار نمی‌رود و اگر واقعاً چنین قرائتی مد نظر مؤلفان کارنامه اردشیر بابکان بوده، واژه می‌بایست به صورت غجاصق نوشته می‌شد.

۲- دیگر اینکه لفظ «خروس» در معنی نوع نر ماکیان هر چند که در برخی از متون پهلوی نظیر بندهش و مادیان یوشت فریان استعمال شده است، اما در متون مانوی گونه پهلوی اشکانی XR S و گونه فارسی میانه XR h فقط در معنی لغوی خود، یعنی «نداء خروش» به کار رفته است (نک: Durkin-Meisterernst 2004: 364) و بدین ترتیب دقیقاً معلوم نیست که گونه کهن‌تر آن یعنی *xrausa- در ایرانی باستان در معنی نوع نر ماکیان به کار رفته است یا نه؟ ظاهراً لفظ مورد بحث چنین معنایی در ایرانی باستان نداشته است. در متون اوستایی (نک: ونیدیداد، فرگرد ۱۸ بندهای ۱۴-۱۵) این پرنده که ویژه ایزد سروش تلقی شده است، نامی دیگر دارد. بنا به گزارش ونیدیداد خواص آن را par .dar (حالت فاعلی مفرد از -par .d r s) می‌نامند که به معنی «مرغی است که (فرارسیدن یا دمیدن سحرگاه) را از پیش خبر می‌دهد»، اما مردمان بدزبان (-du uuacah) که شاید از

آن عوام اراده شده باشد آن را *kahrkat t-* می‌نامند. لفظ اخیر همان است که در زبان فارسی و تعدادی از گویشهای ایرانی نو به صورت «کرک» باقی مانده که هم مطلق به معنی ماکیان است و هم خروس.

۳- سومین و بازپسین دلیل این است که جز این مورد در جای دیگری نیروهای فراکیهانی، به ویژه فرّه ایزدی که احتمالاً در اینجا جای خود را به آذر فرنیغ داده، در قالب «خروس» تجسم نیافته است. بلکه شواهد موجود نشان می‌دهد که ایرانیان باستان عقاب یا شاهین را قالب مادی فرّه ایزدی تلقی می‌کردند. چنان که در زامیاد یشت فرّه (*x^var nah-*) در چندین نوبت به شکل مرغ *v r gan-* همان «عقاب» یا «شاهین» بوده، تجلی یافته است و بنا به گزارش گزنفون (*Xenophon, Per. Exp.*) (98) «درفش شاه (= اردشیر دوم) شاهینی شهپرگشوده از زر بود» (نیز نک: پورداوود، ۱۳۲۶: ۳۰۰). بر پایه آنچه که معروض افتاد، می‌توان تصور کرد که در متن کارنامه اردشیر بابکان نیز لغتی که برای بیان تجسم مادی آذر فرنیغ به کار رفته، باید لفظی در معنی «شاهین» یا «عقاب» باشد. اگر این احتمال پذیرفته شود، یافتن قرائتی مناسب برای املای غجاغ امری دشوار نخواهد بود. املای مورد بحث را به سادگی می‌توان *lwh* حرف نویسی کرد و *luh* خواند. این لفظ در معنی «شاهین» یا «عقاب» گونه تحول یافته *-ardifya** در فارسی باستان است که معادل آن در اوستا به صورت *r zifia-* (سنسکریت *-jipyā*) به معنی «راست پرواز» استعمال شده و در مهر یشت بند ۳۹ صفت مرکب *r zifii .par na-* به معنی «دارای پر شاهین» در توصیف تیری به کار رفته است که بدان پر شاهین نشانده‌اند. لفظ پهلوی *luh* به صورت‌های «آله، آوه، آله» به معنی «عقاب، شاهین» (قس: دارآله به معنی «شاهین جنگلی») باقی مانده است که به سهولت قرائت املای پهلوی مذکور را توجیه و تأیید می‌کند.

کتابنامه

- ابن المقفع، عبدالله. (بی تا). *کلیله و دمنه*. منشورات دار مکتبه الحیاه، بیروت.
 ابوالقاسمی، محسن. (۱۳۷۵). *راهنمای زبان‌های باستانی ایران*. ج ۱، تهران: سمت.
 اسدی طوسی. (۱۳۱۷). *گرشاسبنامه*. به تصحیح حبیب یغمایی. تهران: کتابفروشی بروخیم.

- البخاری، محمد بن عبدالله. (۱۳۶۹). *داستان‌های بیدپای*. به تصحیح پرویز ناتل خانلری-محمد روشن. تهران: انتشارات خوارزمی.
- برهان خلف تبریزی، محمد حسین. (۱۳۶۳). *برهان قاطع*. به تصحیح و تحشیه محمد معین. تهران: انتشارات امیر کبیر، تهران ۱۳۶۳.
- پوردادود، ابراهیم. (۱۳۲۶). *فرهنگ ایران باستان*. تهران: چاپ افست: انتشارات اساطیر (۱۳۸۰).
- دبیرسیاقی، محمد. (۱۳۷۴). *پیشاهنگان شعر فارسی*. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۷۷). *لغتنامه*. چاپ دوم از دوره جدید. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- فرخی سیستانی. (۱۳۳۵). *دیوان*. به کوشش محمد دبیرسیاقی. تهران: انتشارات اقبال.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۶). *شاهنامه*. به کوشش جلال خالقی مطلق. تهران: مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی.
- فروهوشی، بهرام. (۱۳۷۸). *کارنامه اردشیر بابکان*. تهران: انتشارات دانشگاه تهران. چاپ دوم.
- مشکور، محمد جواد. (۱۳۶۹). *کارنامه اردشیر بابکان*. تهران: دنیای کتاب.
- منوچهری دامغانی. (۱۳۶۳). *دیوان*. به کوشش محمد دبیرسیاقی. تهران: انتشارات زوار.
- نصرالله منشی، ابوالعالی. (۱۳۵۱). *کلیله و دمنه*. تصحیح و توضیح مجتبی مینوی. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

- Antia, E. K. (1900). *Kārnāmak-I Artakhshir Pāpakān*, Bombay.
- Bailey, H. W. (1959). Iranian Arya- and Dāha-, *TPS*, pp. 71-115.
- Bartholomae, Ch. (1904). *Altiranisches Wörterbuch*, Strassburg.
- Durkin-Meisterernst, D. (2004). *Dictionary of Manichaean Middle Persian and Parthian*, Brepols.
- Gnoli, G. (1999). Farr(ah). in *Encyclopaedia Iranica*, ed. by Ehsan Yarshater, vol. 9, New York.
- Grassmann, H. (1964). *Wörterbuch zum Rig-Veda*, Wiesbaden.
- Grenet, F. (2003). *La geste d'Ardashir fills de Pabag, Kārnāmag ī Ardaxšēr ī Pabagān*, edition A Die.
- Horn, P. (1893). *Grundress der Neupersischen Etymologie*, Strassburg.
- Mayrhofer, M. (1959). *Kurzgefaßtes etymologisches Wörterbuch des Altindischen*, vol. 1, Hidelberg.
- Mayrhofer, M. (1976). *Ibid.* vol.3.
- Nyberg, H. S. (1964). *A Manual of Pahlavi*, Part I: Texts, Wiesbaden.
- Nyberg, H. S. (1974). *Ibid*, Part II.
- Wolff, F. (1935). *Glossar zu Firdosis Schahname*, Berlin (reprinted 1965).
- Xenophon, *The Persian Expedition*, translated by R. Warnar, Penguin Books Ltd. 1972.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی